



Persian Language and Reconstruction of Iranian Identity in Abbasid Era: A Historical Approach

Fahimeh Mokhber Dezfuli¹ Younes Farahmand² Mohammad Ali Asgari³

1. Associate Professor, Department of History and Archaeology, Faculty of Literature, Humanities and Social Sciences, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran. Email: f.mokhber@srbiau.ac.ir
2. Associate Professor, Department of History and Archaeology, Faculty of Literature, Humanities and Social Sciences, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran. Email: noorfarahmand@yahoo.com
3. Ph. D Student, History and Civilization of Islamic Nations, Department of History and Archaeology, Faculty of Literature, Humanities and Social Sciences, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran. Email: asgaree2@yahoo.com

Abstract:

The Persian language, especially its developments from the Middle Persian to Dari Persian requires the historical and identity related as well as the literary and linguistic studies. Appreciating the historical and political factors affecting the preservation of the Persian language by the Iranians and at the same time, taking advantage of the Arabic alphabet for its written presentation, requires reviewing of the historical context of Iranian linguistic developments, particularly in the first centuries After Hijrah. During that period, the Iranian witnessed the confrontation of the two Pahlavi Persian language and the Arabic language in their daily lives, and Arabic, as the language of religion of that time, was on its way to become the primary language of the Iranian. The present study has investigated this issue relying on the analytical method of research as well as the ancient and modern sources. The research findings indicate that the historical conditions on the one hand, and the motivation of Iranians to find their identity against the Muslim Arabs on the other hand, led to the development of a new language called Dari Persian which later became the main resource of Iranian identity. The officialization of this language caused the Iranian identity to become more distinct from the other ethnic groups.

Keywords: Persian language, Iranian identity, early Islamic centuries, Persian poetry, Arabic alphabet.

Article Info:

Article type: Research Article

Article history: *Received* July, 17, 2022

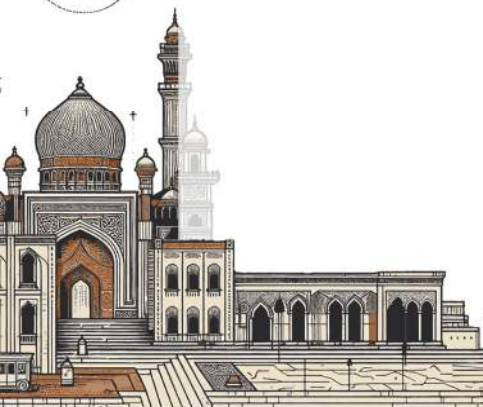
Received in revised form January, 07, 2023

Accepted February, 04, 2023

Published online December, 21, 2024

Cite this article:

Asgari, M. A., Mokhber Dezfuli, F., Farahmand, Y. (2024). Persian Language and Reconstruction of Iranian Identity in Abbasid Era: A Historical Approach. *History of Islam*, 25(4), 99-120.
<https://doi.org/10.22081/hiq.2023.64492.2277>



Bagher Al-Olum
University



ISSN
2783-414X

Publisher: Bagher Al-Olum University. © The Author(s).

دراسة تاريخية في اللغة الفارسية وإعادة بناء الهوية الإيرانية في العصر العباسي



فهيمة مخبر دزفولي^١ يونس فرهمند^٢ محمدعلي عسكري^٣

١. أستاذ مشارك، قسم التاريخ والآثار، كلية الآداب والعلوم الإنسانية والاجتماعية، جامعة آزاد الإسلامية، فرع العلوم والبحوث، طهران، إيران، (الكاتب المسؤول). البريد الإلكتروني: f.mokhber@srbiau.ac.ir
٢. أستاذ مشارك، قسم التاريخ والآثار، كلية الآداب والعلوم الإنسانية والاجتماعية، جامعة آزاد الإسلامية، فرع العلوم والبحوث، طهران، إيران. البريد الإلكتروني: noorfarahmand@yahoo.com
٣. طالب دكتوراه في فرع تاريخ وحضارة الأمم الإسلامية، قسم التاريخ والآثار، كلية الآداب والعلوم الإنسانية والاجتماعية، جامعة آزاد الإسلامية، فرع العلوم والبحوث، طهران، إيران. البريد الإلكتروني: asgaree2@yahoo.com

الملخص:

إن اللغة الفارسية وخاصة تطوراتها من الفارسية الوسطى حتى اللغة الدرية، بالإضافة إلى الدراسات الأدبية واللغوية، تتطلب دراسات تاريخية وهوية. إن التعرف إلى العوامل التاريخية والسياسية المؤثرة في الحفاظ على اللغة الفارسية لدى الإيرانيين وعدم استبدال اللغة العربية مكانها، وفي الوقت نفسه استخدام الأبجدية العربية لتقديمها كتابة، يتطلب إعادة قراءة الخلفية التاريخية للتطورات اللغوية الإيرانية، خاصة في القرون الأولى الهجرية. في ذلك الوقت، شهد الإيرانيون مواجهة اللغتين الفارسية البهلوية والعربية في حياتهم اليومية، وكادت اللغة العربية، باعتبارها لغة الدين والعالم في تلك الأيام، أن تكون لغة الإيرانيين الأولى. وقد حاول البحث الحالي دراسة هذا الموضوع بالمنهج التحليلي والاستعانة بالمصادر القديمة والحديثة. وتظهر نتائج البحث الظروف التاريخية من جهة، ودوافع الإيرانيين لإيجاد هويتهم ضد العرب المسلمين من جهة أخرى، ساعدت في ولادة لغة جديدة تسمى اللغة الدرية من داخل هذا التحدي، وأصبحت في المستقبل الملجأ الرئيسي للهوية الإيرانية. ومع الاعتراف بهذه اللغة أصبحت هوية الإيرانيين أكثر تميزاً عن المجموعات العرقية الأخرى.

الكلمات المفتاحية: اللغة الفارسية، الهوية الإيرانية، القرون الإسلامية الأولى، الشعر الفارسي، الأبجدية العربية.

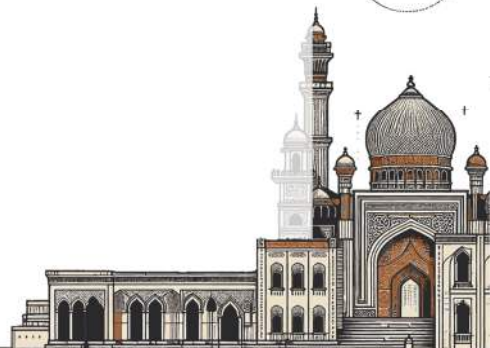
معلومات المقالة:

نوع المقالة: بحثية

تاريخ الاستلام: ٢٠٢٢/٠٧/١٧ | تاريخ المراجعة: ٢٠٢٣/٠١/٠٧ | تاريخ القبول: ٢٠٢٣/٠٢/٠٤ | تاريخ النشر: ٢٠٢٤/١٢/٢١

استناداً إلى هذه المقالة:

عسكري، محمدعلي؛ مخبر دزفولي، فهيمة؛ فرهمند، يونس (٢٠٢٤). دراسة تاريخية في اللغة الفارسية وإعادة بناء الهوية الإيرانية في العصر العباسي. تاريخ الإسلام، ٢٥(٤)، ٩٩-١٢٠. <https://doi.org/10.22081/hiq.2023.64492.2277>





زبان فارسی و بازسازی هویت ایرانی در دوره عباسیان (رویکردی تاریخی)

فهیمة مخبر دزفولی^۱ یونس فرهمند^۲ محمدعلی عسکری^۳

۱. دانشیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: f.mokhber@srbiau.ac.ir

۲. دانشیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. رایانامه: noonfarahmand@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، گروه تاریخ و باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. رایانامه: asgaree2@yahoo.com

چکیده:

زبان فارسی و به‌ویژه تحولات آن از فارسی میانه تا فارسی دری، افزون بر مطالعات ادبی و زبان‌شناسی، نیازمند مطالعه تاریخی و هویتی است. شناخت عوامل تاریخی و سیاسی مؤثر بر حفظ زبان فارسی از سوی ایرانیان و جایگزین نکردن زبان عربی به جای آن، و درعین حال، بهره‌جستن از القبای عربی برای ارائه مکتوب آن، نیازمند بازخوانی بستر تاریخی تحولات زبانی ایرانیان، به‌خصوص در سده‌های نخست هجری است. در آن دوران، ایرانیان در زندگی روزانه خود شاهد رویارویی دو زبان فارسی پهلوی و زبان عربی بودند و زبان عربی به‌عنوان زبان دین و دنیای آن روزگاران، می‌رفت تا به زبان نخست ایرانیان تبدیل شود. پژوهش حاضر، با روش تحلیلی و بهره‌بردن از منابع کهن و جدید، کوشیده است این موضوع را بررسی کند. یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهد که شرایط تاریخی از یک سو، و انگیزه هویت‌یابی ایرانیان در برابر اعراب مسلمان از سوی دیگر، کمک کرد تا از درون این چالش، زبان جدیدی به نام فارسی دری زاده شود و در ادامه، به پناهگاه اصلی هویت ایرانیان مبدل گردد. با رسمیت یافتن این زبان بود که هویت ایرانیان نیز از دیگر اقوام تمایزی بیشتر یافت.

واژه‌های کلیدی: زبان فارسی، هویت ایرانی، سده‌های نخست اسلامی، شعر فارسی، القبای عربی.



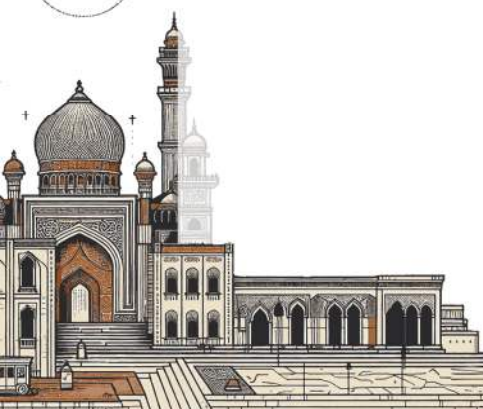
اطلاعات مقاله:

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶ | تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۵ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

استناد:

عسکری، محمدعلی؛ مخبر دزفولی، فهیمة؛ فرهمند، یونس (۱۴۰۳). زبان فارسی و بازسازی هویت ایرانی در دوره عباسیان (رویکردی تاریخی). (۴)۲۵. <https://doi.org/10.22081/hiq.2023.64492.2277>. ۱۲۰-۹۹



مقدمه

از زبان به‌عنوان مناسب‌ترین وسیله برای صورت دادن و به هستی در آوردن هویت ملت‌ها سخن گفته شده است. زبان در تاریخ ساخته می‌شود و تاریخ نیز خود را در زبان ارائه می‌کند. از این رو، زبان هر ملتی بازتاب‌دهنده هویت تاریخی و فرهنگی آن کشور یا ملت است. زبان به صورت عاملی برای هویت بخشی به ملت‌ها عمل می‌کند و خود نیز بخشی از هویت یک ملت به حساب می‌آید.

حمله اعراب مسلمان در قرن نخست هجری به ایران، این کشور را به برای چندین قرن به قلمروی سیاسی و فرهنگی حکمرانان عرب درآورد.^۱ این تحولات سیاسی، همراه بود با یک‌سری تحولات فرهنگی و هویتی دیگر، از جمله تغییر دین ایرانیان از زرتشتی به اسلام که می‌رفت تا در صورت تغییر زبان، به کلی هویت و ماهیت ایرانیان را دگرگون سازد؛ اما اتفاقی که برخلاف سایر کشورهای مسلمان در ایران افتاد، این بود که زبان فارسی در یک پروسه چالش برانگیز توانست با تحول خود از فارسی میانه به فارسی دری، پناهگاه مستحکمی برای حفظ، تداوم و بازسازی هویت ایرانی شده و به آنان این امکان را اعطا کند تا برای کسب استقلال سیاسی و فرهنگی خود در آینده بکوشند. بحثی را که این مقاله پی می‌گیرد، روایت محض تاریخ تکوین زبان فارسی نیست؛ چنان‌که قصد شناسایی تاریخ ادبیات ایران و یا بررسی ویژگی‌های زبان فارسی و یا عناصر تشکیل‌دهنده آن را نیز ندارد؛ بلکه هدف اصلی این مقاله، آن است که با رویکردی تاریخی به این پرسش پاسخ دهد که چگونه ایرانیان توانستند زبان خود را احیا کنند و مسئله «هویت‌یابی ایرانیان»، تا چه اندازه در این روند نقش داشت؟

پیشینه تحقیق

تاکنون در باره چرایی و شیوه احیای زبان فارسی بعد از فتح ایران به وسیله اعراب مسلمان، سخنان بسیاری گفته و مطالب متعددی نوشته شده است. ملک الشعراء بهار (م. ۱۳۳۰ش)

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، ص ۲۵۸؛ متن عربی، ج ۲، ص ۵۲.





در کتاب سبک‌شناسی خود فصلی را به این امر اختصاص داده و چگونگی تکوین زبان فارسی پس از اسلام را توضیح داده است. همین رویکرد، در آثار کسان دیگری مانند سعید نفیسی (م. ۱۳۴۵ش) و ذبیح‌الله صفا (م. ۱۳۷۸ش) تکرار شده است. در کنار این رویکرد ادبی به موضوع، کسانی دیگر رویکردی تاریخی به آن داشته‌اند؛ برای مثال، ریچارد فرای^۱ (م. ۲۰۱۴م) موضوع تکوین زبان فارسی دری را از این دریچه نگریسته است. او زبان فارسی دری را در ابتدا حلقه وصل بین زبان‌های گوناگون ایرانیان به شمار می‌آورد که بعد در عصر سامانیان (۲۶۱-۳۹۵ق) و به‌خصوص با کوشش‌های امثال رودکی (م. ۳۱۹ق)، به زبان رسمی دولت در شرق ایران تبدیل شد. به گفته او، بعدها ترکان غزنوی (۳۴۴-۵۸۳ق) این زبان را از شرق به مرکز و غرب ایران آوردند و آن را توسعه بخشیدند.^۲ در همین حال، برخی اشخاص برداشت‌های مناقشه‌برانگیزی از این موضوع ارائه داده‌اند و تکوین زبان فارسی را از روی انگیزه‌های ضد اسلامی و یا ضد عربی تفسیر کرده‌اند. مرتضی مطهری (م. ۱۳۵۸ش) در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران این دعاوی را گردآوری کرده و به آنها پاسخ داده است. به نظر مطهری، ایرانیان نه از روی هویت‌یابی و نه از روی ضدیت با اسلام و یا عرب، بلکه به دلیل زبان قومیت‌شان از فارسی دری حمایت کردند و هرگز آن را در تعارض با اسلام یا عرب نمی‌دیدند.^۳

با این حال، شاهرخ مسکوب (م. ۱۳۸۴ش) به زبان فارسی به عنوان «پناهگاه هویتی» نگریسته و بازسازی آن را به معنای بازسازی هویت ملی ایرانیان تلقی کرده است. به نظر مسکوب:

«درخت ایرانیت، بر زمین زبان فارسی و در آب‌وهوای اسلام رشد کرد و سربرکشید؛ یک قوم یا ملت کهن، اما نوحاسته؛ هم مثل همه مسلمان‌ها و هم غیر از همه، به علت هویت متمایزی که داشت.»^۴

او بر این باور بود که ملت ایران پس از ورود اسلام، جز زبان فارسی مأوی نداشت و پرداختن به زبان فارسی یا عربی در آن دوران، معنایی سیاسی و «ملی» پیدا کرده بود.^۵

1. Richard Nelson Frye.

۲. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۲۳۰.

۳. مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۰۰.

۴. مسکوب، هویت ایرانی و زبان فارسی، ص ۲۴.

۵. همان، ص ۲۱.



مسکوب، موضوع تکوین و رسمیت یافتن زبان فارسی دری را از دریچه‌ای تاریخی بررسی نمی‌کند؛ بلکه صرفاً از دیدگاهی ادبی و با تکیه بر عناصری چون اهل دیوان، اهل دین و اهل عرفان، به موضوع پرداخته است. در این مقاله، سعی شده است به موضوع تکوین زبان فارسی دری از بستری تاریخی نگریسته شده و نقش هویت‌یابی ایرانیان در این باره بیشتر توضیح داده شود. مراد ما از زبان، هر دو شکل شفاهی و مکتوب، اعم از نظم و نثر فارسی است.

زبان و هویت

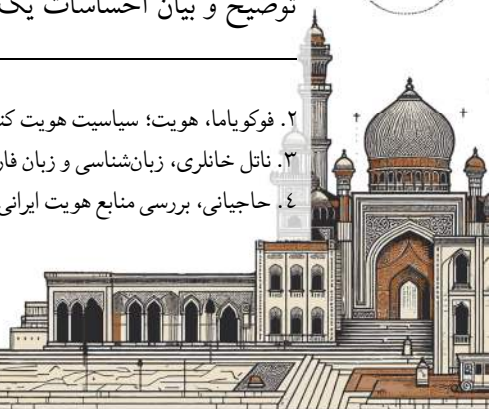
به لحاظ تعریف، هویت^۱ را آن چیزی دانسته‌اند که موجب شناسایی یک شخص می‌شود. مفهوم هویت، یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی است و تقریباً تمام ساحت آدمی یا یک جامعه بشری را در بر می‌گیرد. مسئله هویت، مسئله‌ای ریشه‌دار در شخصیت انسان بوده و متعلق به امروز و دیروز نیست.^۲ هویت، پاسخی است به این پرسش که «من کیستم؟»؛ پاسخی که یک فرد یا گروه یا یک جامعه را از دیگر افراد و گروه‌ها متمایز می‌سازد. به همین دلیل، مسئله هویت، زمانی به یک مسئله مهم روز تبدیل می‌شود که فرد یا گروهی در معرض تهاجم یا تعرض فرد یا گروه دیگری قرار گرفته باشد و بخواهد از «خود» در برابر «دیگری» دفاع کند. گاه از هویت یک جامعه، به صورت یک «هویت ملی» یاد می‌شود؛ به‌خصوص زمانی که بشود آن جامعه را در درون یک چارچوب سیاسی مشخص تعریف کرد. هویت ملی هر جامعه‌ای، ابعاد و ارکان گوناگونی دارد که یکی از مهم‌ترین آنها، زبان آن قوم یا آن کشور است. زبان، محکم‌ترین پیوندی است که اجتماعات را به هم ارتباط می‌دهد و تکامل یک زبان، خود نتیجه وجود و دوام یک جامعه است.^۳ از نظر جامعه‌شناسان، زبان در واقع، نظام معنایی یک ملت به شمار می‌رود و ابزاری مهم برای حفظ و شکل‌گیری و انتقال فرهنگ به شمار می‌آید.^۴ زبان، همچنین اساسی‌ترین و همگانی‌ترین وسیله ارتباط در زندگی روزانه و نیز مناسب‌ترین وسیله برای صورت دادن و به هستی در آوردن اندیشه و توضیح و بیان احساسات یک ملت است. زبان، ماده تفکر آدمی است؛ به همان سان که

1. Identity.

۲. فوکویاما، هویت؛ سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن، ص ۳۲.

۳. ناتل خانلری، زبان‌شناسی و زبان فارسی، ص ۱۱.

۴. حاجیانی، بررسی منابع هویت ایرانی، ص ۲۰۳.





سنگ یا موم، ماده اولیه یک مجسمه را تشکیل می‌دهد. «از این روست که اندیشه و احساسات یک ملت، در زبان تجسم می‌یابد و به وسیله یک زبان است که مردمی پراکنده، صورتمند می‌شوند و از حسیات همدیگر خبردار می‌گردند و هم حسی پیدا می‌کنند و در نتیجه، به صورت یک مجموعه اندام‌وار در می‌آیند و به تعبیری روشن‌تر، یک ملت می‌شوند.»^۱

به لحاظ تاریخی، زبان فارسی ما تاکنون سه مرحله را پشت سر گذاشته است که دو مرحله آن، به دوران پیش از اسلام مربوط می‌گردد و آن دو را فارسی باستان و میانه گفته‌اند.^۲ دوره نخست، شامل زبان‌های: سکایی، مادی، پارسی باستان و اوستایی است و دوره دوم، شامل زبان‌های: میانه شرقی، میانه غربی، پهلوی اشکانی و پارسی میانه می‌شود. هنگام تسلط مسلمانان بر ایران، لهجه رسمی ادبی و سیاسی و دینی ایرانیان، همان بود که به پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی یا پهلوی پارسی مشهور است. با غلبه عرب، این لهجه یکباره از ایران بر نیفتاد؛ بلکه تا چند قرن همچنان در ایران رواج داشت و در یک چالش دشوار با زبان قدرتمندی چون عربی قرار گرفت. در آن زمان، هنوز کتاب‌ها و کتیبه‌ها به فارسی پهلوی نگارش می‌یافت و بسیاری از آنچه به این لهجه و به خط پهلوی در عهد ساسانیان نوشته و یا تألیف شده بود، به عربی و پارسی دری برگردانده شد که بعضی از آنها همچنان در دست است.^۳

مردمان مناطق مختلف، به گویش‌های خود تکلم می‌کردند و در همان حال، برای ارتباط با سایر اقوام، از فارسی میانه بهره می‌گرفتند؛ برای مثال، در اهواز زبان بومی مردم خوزی بود. زبان نوشتاری پهلوی بود، زبان دیوانی و مکالمه شاید فارسی یا آنچه بعدها دری خوانده می‌شد و از فارسی میانه برآمد، زبان دینی‌شان نیز اوستایی بود.^۴ میرزا آقاخان کرمانی (م. ۱۳۱۴ق) فهرستی از ۳۰ زبان محلی ایران را در دوران پیش از اسلام به دست داده است.^۵ اطلاعاتی که از مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان نیز به دست آمده، تأیید می‌کند در ابتدای دوران فتوحات، در ایران گویش‌ها و لهجه‌های متعددی وجود داشت؛ برای مثال، خوزی در

۱. مسکوب، هویت ایرانی و زبان فارسی، ص ۲۰.
 ۲. ابوالقاسمی، تاریخ مختصر زبان فارسی، ص ۵.
 ۳. صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۱۳۱.
 ۴. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۳۲.
 ۵. آقاخان کرمانی، آیینه سکندری، ص ۲۱۸.





خوزستان، آذری در آذربایجان، دیلمی و طبری در مناطق جنوب دریای خزر، پهلوی در گرگان و جبال و مکران، بلوچی در بلوچستان، خوارزمی در خوارزم و سغدی در سغد و بخارا؛ به گونه‌ای که برای مثال، در اردبیل به هفتاد زبان تکلم می‌شد و در خراسان، هر جا مردم به زبانی سخن می‌گفتند؛ اما در مجموع، برای ایجاد ارتباط با همدیگر به یک «زبان دیگر» تکلم می‌کردند که همان فارسی دری بود.^۱

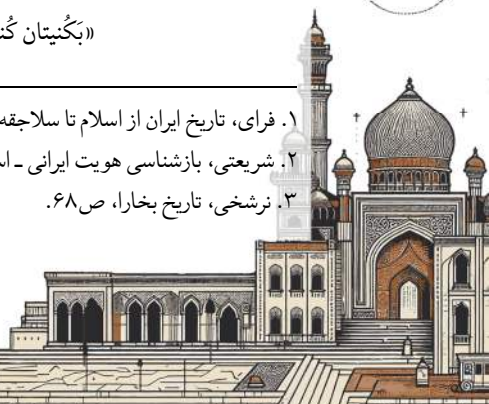
هم‌زمان با تداوم حکمرانی حاکمان عرب بر ایران، ایرانیان زبان عربی را نیز فرا گرفتند. پژوهشگران در این باره دلایل متعددی را عنوان کرده‌اند؛ از جمله اینکه ایرانیان به لحاظ اداری و کاری، باید زبان مسلط را فرا می‌گرفتند تا بتوانند به تجارت و بازرگانی خود پردازند و با بخش‌های دیگر ممالک اسلامی در ارتباط باشند. حضور اقوام عرب در شهرها و روستاهای ایران، مزید بر علت بود و پذیرش دین اسلام نیز کمک شایانی می‌کرد تا زبان عربی در ایران رواج بیشتری پیدا کند. برخی نمونه‌ها وجود دارد که نشان می‌دهد ایرانیان قصد داشتند از زبان فارسی خود، در حوزه‌های دینی نیز استفاده کنند. این مسئله، به‌خصوص در شرق، با قدرت بیشتری ادامه پیدا کرد؛ هر چند در نهایت، ناکام ماند. این اتفاقی است که برخی، از جمله علی شریعتی (م. ۱۳۵۶ ش)، با حسرت از آن یاد کرده و تأسف خوردند که چرا استمرار نیافت:

«اگر این ابتکار بعدها فراموش نشده بود، هم موجب آن شده بود که فرهنگ و مذهب اسلام در عالی‌ترین و اصیل‌ترین سطح و سرمایه‌اش در میان مردم ما رسوخ نماید و هم بینش و اندیشه و فرهنگ توده مردم ما از سطح عامیانه و خرافی فرارود و کمال و وسعت و غنا یابد.»^۲

در همین باره تاریخ‌نگاران روایت کرده‌اند که:

«مردمان بخارا به اول اسلام، در نماز، قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، مردی بود که در پس ایشان بانگ زدی «بگنیتان گنیت» و چون سجده خواستندی کردن، بانگ کردی «نگونبان گنیت.»^۳

۱. فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۵۱۴.
۲. شریعتی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، ص ۱۸۳.
۳. نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۶۸.





در این میان، ابوحنیفه (م. ۱۵۰ق) نخستین فقیهی بود که استفاده از زبان فارسی را برای انجام اعمال دینی مجاز شمرد. وی یکی از پیشوایان چهار فرقه بزرگ تسنن بود که در یک اظهار نظر، کاربرد زبان فارسی را در عبادات جایز می‌شمرد.^۱

چالش دو زبان

پس از نبردهای نخستین در دوران فتوحات، وضعیت به حالت عادی بازگشت و نیاز دوجانبه ایرانیان و اعراب به همدیگر، ایجاب می‌کرد تا کسانی پا به عرصه بگذارند که بر هر دو زبان فارسی و عربی مسلط باشند. ابن اسفندیار داستان خرید و فروش یک اسب را در طبرستان نقل کرده و گفته است فردی به نام علی بن رین که کاتب و نویسنده قرارداد فیما بین خریدار و فروشنده بود، در جریان این معامله، فارسی را به عربی و برعکس بر می‌گرداند. وی بعدها به همین دلیل، به مقامات بالایی دست یافت.^۲

جاحظ (م. ۲۵۵ق) در البیان والتبیین حکایتی را نقل کرده که چالش دو زبان فارسی و عربی را به خوبی نشان می‌دهد. او می‌گوید:

«در مسجد بصره فردی به نام ابوموسی أسوار [از اسواران ایرانی] بود که به دو زبان عربی و فارسی وعظ می‌کرد. او از شگفتی‌های جهان بود. فصاحت او در زبان فارسی، هم‌سنگ فصاحتش در زبان عربی بود. وقتی در مجلسی می‌نشست، عرب‌ها در دست راست او و ایرانیان در سمت چپ او می‌نشستند. او یک آیه از کلام خدا را می‌خواند و برای عرب‌ها آن را به عربی تفسیر می‌کرد و آنگاه روی به ایرانیان می‌گردانید و آن را برای ایشان به فارسی تفسیر می‌کرد. نمی‌شد فهمید که او به کدام یک از این دو زبان، فصیح‌تر است.»^۳

جاحظ از جمله این سخنوران، به سه تن دیگر به نام‌های: فضل بن عیسی ابن ابان و پسرش عبدالصمد و عمویش یزید بن ابان اشاره کرده است.^۴

ریچارد فرای، از شهرهای بصره و کوفه در سده‌های نخست اسلامی به‌عنوان شهرهای دوزبانه یاد کرده است که در آن، هر دو زبان فارسی و عربی رایج بود و حتی تأکید دارد که در

۱. مسکوب، هویت ایرانی و زبان فارسی، ص ۲۲.

۲. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۱۱۲.

۳. جاحظ، البیان والتبیین، ص ۱۹۳.

۴. محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۴، ص ۲۶.



این دو شهر، بیشتر به فارسی گفت‌وگو می‌شد تا عربی. وی یکی از خصوصیات دربار هارون الرشید و مهدی را نیز دوزبانه بودن آن دانسته است.^۱ با مهاجرت اعراب مسلمان و اسکان آن در برخی شهرهای ایران، زبان عربی در بین تعداد کثیری از ایرانیان به‌عنوان یک زبان بیگانه رایج گردید.^۲ البته به موازات اینکه ایرانیان کوشیدند زبان عربی را بیاموزند، اعراب نیز سعی کردند زبان فارسی را فرا گیرند.^۳ با این حال، ایران در آن روزگار، یک شرایط گذار را سپری می‌کرد و تاریخ و فرهنگ این کشور از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر انتقال می‌یافت. از این رو، برخی از «فارسیان سربلند بودند بدین که عرب شده‌اند و برخی دیگر بر این امر زاری می‌کردند و شکوهمندی‌های گذشته خود را به یاد می‌آوردند.»^۴

نظم و نثر فارسی

به‌درستی روشن نیست که ایرانیان پیش از اسلام، در زمینه شعر و شاعری چه دستاوردهایی داشته‌اند. در حالی که برخی به‌کلی این موضوع را انکار کرده‌اند، گروهی دیگر بر این باورند که ایرانیان پیش از اسلام نیز دارای برخی اشعار ممتاز و برجسته بوده‌اند؛ اما از آنها چیزی باقی نمانده است؛ ادعایی که چندان قابل باور نیست؛ زیرا برای مثال، اعراب پیش از اسلام، دارای اشعاری بودند که به صورت معلقات سبع حفظ شد و برای دوره‌های بعد باقی ماند. آنچه از شعر ایران در دوران پیش از اسلام نقل می‌شود، جز برخی سروده‌هایی هجایی و شفاهی نیست که غالباً از سوی خنیاگران و مغنیان نقل می‌شده است. یک نمونه آن را شفیهی کدکنی در آثار ابن‌خردادبه با این مضمون پیدا کرده است:

«قیصر ماه ماند و خاقان خورشید/ آن من خدای ابر ماند کامغاران [کامکاران]/

که خواهد ماه پوشد که خواهد خورشید.»

این قطعه، به باربد، خنیاگر معروف عصر خسرو پرویز نسبت داده شده است.^۵ پس از غلبه اعراب بر ایران، این‌گونه شعرها زوال پذیرفت و در دربار امیران، شعر عربی مرسوم گردید.

۱. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۸۵.

۲. اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۴۴۱.

۳. محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۴، ص ۳۴.

۴. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۸۶.

۵. کدکنی، «کهنه‌ترین نمونه شعر فارسی»، ص ۲۶؛ فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ج ۴، ص ۵۱۹.





باین حال، در جاهای دیگر به تکه پاره‌هایی بر می‌خوریم که نشان می‌دهد همان شعرهای هجایی قدیم، به شکلی دیگر تداوم پیدا کرده است؛ برای مثال، یک نمونه آن، ترانه‌ای عامیانه است که ابن مفرغ سرود و علامه قزوینی نیز آن را قدیمی‌ترین شعر فارسی دانست.^۱ «آب است و نبیذ است/ عصارات زیب است/ سمیه روسپید است.»^۲ این شعر، احتمالاً سال ۶۰ق و در بصره بداهتاً سروده شده است.^۳

درباره آغازکنندگان شعر فارسی پس از اسلام، روایت‌های متفاوت و گوناگونی وجود دارد. برخی گفته‌اند:

«اولین‌گویندگان شعر فارسی عبارت‌اند از: بهرام گور، عباس یا ابوالعباس مروزی، پسر یعقوب بن لیث، ابو حفص سغدی سمرقندی و چند تن دیگر که بعد در عهد دولت آل طاهر و آل لیث ظهور کرده‌اند.»^۴

یک روایت می‌گوید:

نخستین باری که پس از اسلام شعر به فارسی سروده شد، در محضر یعقوب لیث بود؛ زیرا وقتی شاعران به زبان عربی مدح او را گفتند، با اعتراض گفت: «چیزی که من اندر نیام، چرا باید گفت؟»^۵

همان‌جا بود که محمد بن وصیف، مشاور و وزیر او، اولین شعر پارسی را با این مضمون سرود: «ای امیری که امیران جهان خاص و عام/ بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام»؛ اما این شعر که احتمالاً در سال‌های بعد از ۲۵۱ق سروده شده، آن‌چنان طویل و پخته است

۱. همایی در این کتاب، عین مقاله قزوینی را آورده و سپس، آن را نقد کرده است.

۲. منظور شاعر از سمیه، مادر زیاد بن ابیه بود که ابوسفیان با او در آمیخت و بعد زیاد متولد شد و چون پدری نداشت، ابتدا او را «زیاد بن ابیه» نامیدند؛ اما بعدها معاویه تصمیم گرفت او را برادر خود و زیاد بن ابی سفیان خطاب کند. گفته شده است، معاویه بن ابی سفیان، خراسان را به زیاد بن ابیه سپرد و او نیز برادرش عباد را مأمور فتح سیستان کرد. نویسنده تاریخ سیستان، داستانی را نقل کرده و گفته است: عباد، ابن مفرغ را به دلیل شعرهای گزنده‌اش زندانی کرد و به وسیله حجامان، به او شرابی خوراند که او را اسهال گرفت و هنگامی که در کوچه‌های بصره راه می‌رفت، از شلوارش ضایعاتی می‌ریخت و کودکان خطاب به او گفتند: «شب است. این شب است.» او نیز در جوابشان گفت: «آب است و نبیذ است / عصارات زیب است / سمیه روسپید است» (ناشناس، تاریخ سیستان، ص ۱۲۴).

۳. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۵۱۹.

۴. صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۱۷۶.

۵. ناشناس، تاریخ سیستان، ص ۲۵۱.



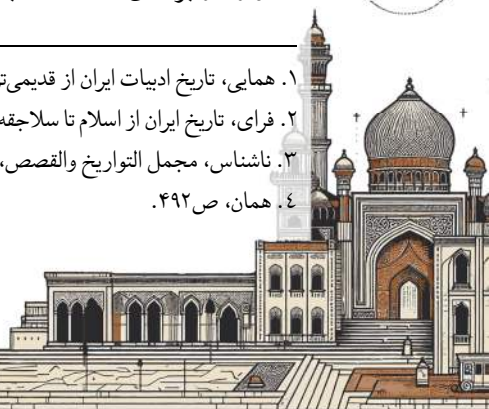
که حتی اگر صحت آن را کامل باور داشته باشیم، نشان می‌دهد شعر فارسی باید تا اینجا
مراحلی را طی کرده باشد. از این رو، علامه قزوینی و ذبیح‌الله صفا این شعر را متعلق به
دوره‌های بعد دانسته‌اند؛ اما جلال‌الدین همایی بعید نمی‌دانست که در آن دوران، چنین
شعری سروده شده باشد.^۱

هویت‌یابی ایرانیان و تأکید بر شخصیت تمدنی‌شان، به‌ویژه در جنبش
شعوبیه، بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد. این جنبش، در صدد آن بود که به دنبال تحقیر
ایرانیان به‌عنوان موالی، از هویت آنان دفاع کند. در همان زمان، شاعرانی پا به
عرصه گذاشتند که به هر دو زبان فارسی و عربی مسلط بودند و به هر دو زبان
می‌نوشتند و شعر می‌سرودند و به آنان «ذو اللسانین» گفته می‌شد.
محمدبن‌وصیف، یکی از این افراد بود؛^۲ چنان‌که «ابومسلم خراسانی به دو زبان
فارسی و عربی شعر می‌سرود.»^۳ اساساً منازعات ادبی جنبش شعوبیه، میدان
مناسبی برای زورآزمایی دو فرهنگ و ادب ایرانی و عربی فراهم آورده بود. در همان
دوران، شاعری ایرانی‌تبار به نام «زیاد الأعجم» بود که با کعب محاجه کرد. او
لهجه عربی خالص نداشت و در اشعار خود، واژگان فارسی فراوانی را مورد
استفاده قرار داد.^۴ در همین دوره بود که ایرانیان در صدد دفاع از عظمت و شکوه
ایرانی در برابر اعراب برآمدند. خاندان یسار در دوران هشام‌بن‌عبدالملک (۱۰۵-
۱۲۵ق)، یکی از این نمونه‌ها بود. روزی وی بر هشام وارد شد و قصیده‌ای را در
مفاخر نسبی خود قرائت کرد که می‌گفت: «از عظمت ملت خود دفاع می‌کنم و
نیز پادشاهانی که همه تاجدار و کشورگشا هستند. آنها کریم و سفیدروی و مرزبان
و نجیب و چابک و سخی و مهمان‌نواز بودند. آیا در مفاخرت کسی همپای خسرو
و شاپور و هر مزان هست؟»

هشام از شنیدن این اشعار به خشم آمد و گفت: بر من مفاخرت می‌کنی؟ پس، فرمان داد
تا او را در برکه‌ای انداختند؛ به طوری که نزدیک بود خفه شود. آنگاه امر کرد وی را به حجاز



۱. همایی، تاریخ ادبیات ایران از قدیمی‌ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر، ص ۳۴۰ به بعد.
۲. فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۵۲۷.
۳. ناشناس، مجمل التواریخ والقصص، ص ۳۲۷.
۴. همان، ص ۴۹۲.





تبعید کنند.^۱ دیگری «ابوالعباس اعمی» اهل آذربایجان و نیز «ابونواس» (م. ۱۹۶ق)، شاعر معروف ایرانی تبار است که ضمن سرودن اشعار خود به زبان عربی، کوشیدند از کلمات فارسی نیز استفاده کنند. بشاربن برد (م. ۱۶۸ق) و ابوالعناهیة (م. ۲۱۳ق)، از جمله شاعران دیگری بودند که با وجود سرودن اشعار به زبان عربی، از فرهنگ و تمدن ایرانی ستایش می‌کردند. ابوالعناهیة نیز جزو موالی به شمار می‌رفت و این سه، از بزرگ‌ترین شاعران عرب دوران خود به شمار می‌رفتند. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که ایرانیان در اوج فراگیری زبان عربی، به فرهنگ و زبان بومی خود باز می‌گشتند و درصدد احیای آن برمی‌آمدند.

جنبش ادبی با مرکزیت شعوبیه، فقط بیانگر تجدید حیات غرور قومی ایرانی نبود؛ بلکه به کمک زبان ادبی در حال پیدایش فارسی، به نیروی انگیزاننده حفظ، پخش و گسترش تاریخ سنتی و میراث فرهنگی ایران نیز تبدیل شد.^۲ در واقع، جنبش شعوبیه از یک سو با «تفکیک اسلام از عرب» و از سوی دیگر با «تأکید بر هویت ایرانی»، راه تازه‌ای را پیش پای ایرانیان گشود که بعدها امثال رودکی و فردوسی‌ها، آن را پیمودند.

از نیمه دوم قرن سوم به بعد بود که با رسمیت یافتن فارسی دری، به‌ویژه در دربار سامانیان، شاعران ایرانی جایگاه خود را پیدا کردند و با ظهور شخصیتی چون رودکی سمرقندی، شعر فارسی وارد دوران تازه‌ای شد که از آن به «عصر رودکی» یاد می‌کنند. رودکی، نخستین شاعر پارسی‌گوی عصر سامانی است که به پدر شعر فارسی شهرت دارد. وی علاوه بر رباعی، قصیده و غزل، دو مثنوی معروف دارد که در یکی از آنها، «سندبادنامه» و در دیگری «کلیله و دمنه» را به نظم در آورده است. زبان فارسی پس از آن، طی قرن‌های چهارم و پنجم، به صلابت و استواری لازم رسید؛ تا آنجا که در سروده‌های شاعران بنامی از جمله فردوسی تجلی پیدا کرد و به سنگری مستحکم برای هویت‌بخشی به ایرانیان در نسل‌های بعدی مبدل شد. گفته شده است که دوری خراسان از مرکز بغداد و رواج دین زرتشتی در شرق ایران، از جمله دلایل رونق زبان فارسی در شرق بود. همچنین، حضور حکومت‌های محلی خراسان و سیستان که شاعران پارسی‌گوی را به مدح حاکمان محلی تشویق می‌کرد، به رونق شعر

۱. ممتحن، نهضت شعوبیه؛ جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، ص ۲۲۶-۲۲۸/ دبا، مدخل «اسماعیل بن یسار».

۲. اشرف، هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، ص ۹۰.





فارسی کمک رساند.^۱ یکی از الزامات مهم تاریخی که سامانیان را تشویق می‌کرد تا از زبان فارسی دری استفاده کنند، این بود که آنان می‌خواستند با ترجمه آثار اسلامی به فارسی، افراد بیشتری از ایرانیان را مجهز به دفاع از دین در برابر کفر [ترکان] کنند.^۲ به این ترتیب، فارسی زبان دستگاه دیوانی سامانی شد و گروه دبیران به آن پرداختند و شاهان نیز به تشویق فارسی‌گویان برخاستند.

هم‌زمان با تحول در نظم فارسی، نثر نیز راه خود را پیدا کرد و در قالب تألیف کتاب‌هایی به این زبان، خود را نشان داد. پژوهشگران شاهنامه، ابومنصوری را یکی از نخستین آثار منثوری دانسته‌اند که در واقع، مقدمه‌ای شد برای سرودن شاهنامه فردوسی. این مقدمه، اثری نبود که از عربی به فارسی ترجمه شود؛ بلکه از ابتدا به همان زبان فارسی نگاشته شد و به همین دلیل، از واژگان عربی کمتری برخوردار بود.^۳ هم‌زمان با این تحولات، بسیاری از آیین‌ها و مراسم و عادات و رسوم ایرانیان، وارد شعر و ادب عربی گردید؛ چنان‌که بسیاری از واژگان و مفاهیم دینی اسلام نیز وارد زبان فارسی دری شد و سرانجام با اتخاذ رسم الخط عربی، این زبان تولدی دوباره پیدا کرد. استفاده از واژگان عربی در زبان فارسی، آن را چُست و چابک‌تر می‌کرد و برگرفتن رسم الخط عربی نیز به دلیل آسانی و کاربرد راحتش، کمک شایانی به رونق و رواج آن می‌نمود.

ترجمه به عربی

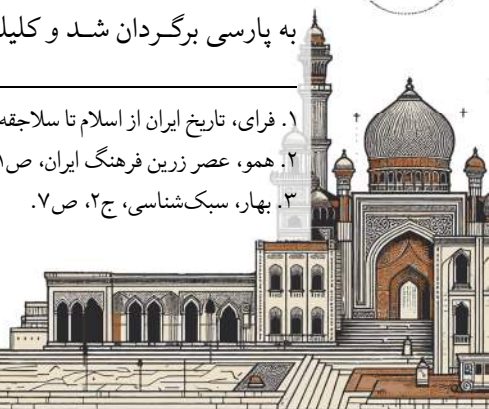
پایه‌پای تکوین زبان فارسی دری و به‌کارگیری آن در دربارهای صفاری (۲۵۲-۲۹۸ق) و سامانی، یکی از راهکارهایی که در بازسازی هویت ملی ایرانیان پس از اسلام نقش حیاتی داشت، ترجمه دانش‌ها و دستاوردهای تمدنی ایران به عربی بود. ترجمه کتاب‌ها در ایران، پیش از اسلام نیز امری رایج بود و ایرانیان در آن دستی داشتند؛ چنان‌که در دوران ساسانی، کتاب‌هایی از زبان‌های یونانی و هندی به پارسی برگردان شد و کللیله و دمنه، یکی از آنها بود. گردآوری فهرستی روشن و



۱. فرای، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۵۲۳.

۲. همو، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۲۲۱.

۳. بهار، سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۷.





شفاف از همه این ترجمه‌ها و به‌ویژه مترجمان آنها، کاری دشوار و غیرممکن خواهد بود؛ زیرا بسیاری از این آثار از بین رفته و تنها یاد و نامشان در آثار دیگران موجود است.^۱ پس از اسلام نیز ترجمه کتاب‌ها از دوره امویان (۴۱-۱۳۲ق) شروع شد و در دوره عباسیان (۶۵۶-۱۳۲ق)، به‌ویژه با تأسیس بیت‌الحکمه، به اوج خود رسید و آثار فراوانی از پهلوی، سریانی، رومی و یونانی به عربی برگردانده شد. نقش بیت‌الحکمه در ترجمه آثار، تا بدان‌جاست که برخی این نهاد تأسیس‌شده در دوره خلافت مأمون را اساساً یک «دارالترجمه» دانسته‌اند.

ترجمه‌ها نشان می‌دهد که اولاً افرادی مسلط به چند زبان بوده و گاه آثاری را از هر دو زبان پهلوی و یونانی به عربی برگردانده‌اند. در مجموع، می‌توان گفت در این دوره، کتاب‌های فراوانی در زمینه: نجوم، پزشکی، نظامی‌گری،^۲ سنگ‌های قیمتی، داروشناسی، گیاه‌شناسی، اخلاق و آداب و اندرزنامه‌ها، تاریخ و جغرافیا، به‌ویژه سرگذشت شاهان گذشته ایران، فلسفه و منطق و به‌خصوص ریاضی، از زبان پهلوی به عربی برگردانده شد. یکی از مترجمان مهمی که تاکنون کمتر بدو توجه شده، عمرین فرخان طبرستانی (م. ۱۵۸ق) است که در دوره مأمون، آثار ادبی و اخلاقی را به عربی برگرداند و یکی از کتاب‌های او، المحاسن است که مبدع سبک جدیدی در نوشتن کتاب‌های با موضوع پند و اندرز در عربی شد و بعدها دیگران، از جمله ابوقتیبه دینوری (م. ۲۷۶ق)، کار او را تقلید کردند و ادامه دادند.^۳ ابن‌خلدون (م. ۸۰۸ق) با اعتراف به این حقیقت که «بیشتر دانشوران اسلام از ایرانیان‌اند»، در مقدمه خود، فصلی را به این موضوع اختصاص داد تا بتواند به نقش ایرانیان در حوزه‌های مختلف علوم و فنون اشاره کند.^۴

۱. برای اطلاعات بیشتر، ر. ک: رضایی باغ‌بیدی، ترجمه از سنسکریت و پهلوی به عربی.

۲. اینوستراتنسف، مطالعاتی در باره ساسانیان، ص ۵۰-۸۰. وی در کتاب خود، فصلی را به فنون جنگی ساسانیان اختصاص داده است و شرح می‌دهد که چگونه این تجربیات به جهان اسلام منتقل شد.

۳. اینوستراتنسف، پژوهشگر روسی، مطالعه مفصلی را درباره کتاب‌های اخلاقی اسلامی، به‌ویژه آنهایی که نام «المحسن» بر خود دارند، انجام داده و بر این باور است که همه این کتاب‌ها، از آداب و سنت‌های ایرانی تأثیر پذیرفته‌اند. وی رد پای این تأثیرگذاری را در برخی کتاب‌ها به صورت دقیق و با ذکر صفحه، معین کرده است (اینوستراتنسف، ص ۴۰-۴۷).

۴. ابن‌خلدون، مقدمه تاریخ ابن‌خلدون، ج ۲، ص ۳۳۰.





در مورد انگیزه این ترجمه‌ها، برداشت‌های گوناگونی ارائه شده است. برخی گفته‌اند این آثار از روی انگیزه‌های صرفاً علمی ترجمه شده‌اند. عمر فروخ (م. ۱۹۸۷م)، در شرحی که بر کارهای ابن مقفع دارد، آورده است:

«کتاب‌های ابن مقفع، نخستین تلاش درست و هدفمند برای در آمیختن فرهنگ ایرانی و عربی بود و اعراب از طریق ابن مقفع بود که رنگ‌های متنوع تمدن مشرقی را کسب کرده و در سیاست و جامعه به کار می‌بستند.»^۱

برخی نیز تأثیرگذاری جنبش شعوبیه را مهم‌ترین عامل در این ترجمه‌ها دانسته و حتی آن را به دوره‌های بعد نیز تسری داده‌اند؛ چنان‌که محمدتقی بهار با اشاره به همین مسئله گفته است:

«شعوبیه در ترجمه کتب پهلوی و هندی و یونانی و نشتواریخ ملل پیش از اسلام و افسانه‌های قدیم که حاکی از عظمت و هوش و ذكاء ملل غیرعرب بود، سعی می‌کردند و می‌توان ترجمه‌های ابن مقفع، و مجلدات تاریخ طبری و مسعودی و حمزه و سیرالملوک و عیون الأخبار و غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و غیره را از کارهای شعوبیه شمرد.»^۲

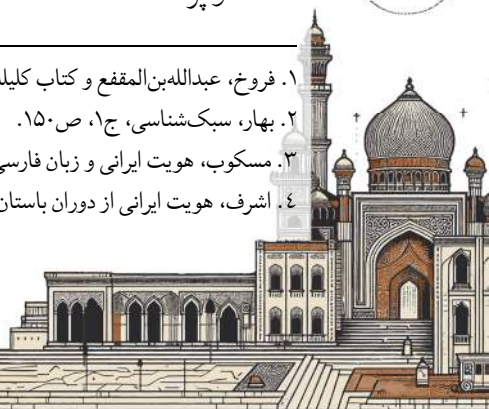
در کل، باید بیداری حس ملی ایرانیان را مهم‌ترین عامل ترجمه این آثار به شمار آورد؛ حسی که به گفته شاهرخ مسکوب، «قوم فاتح» در ایجاد آن، نقشی اساسی داشت.^۳ این حس ملی، ریشه در تاریخ گذشته داشت که با یک نوع ناسیونالیسم پیشامدرن ایرانیان می‌توانستند به «ایرانیست» خود ببالند. ایرانیست یا «ایرانی بودن»، مفهومی قدیمی داشت و به دوران پیش از اسلام مربوط می‌شد که از آن، مفهومی روشن به نام «هویت ایرانی» استخراج می‌شد؛ مفهومی که تاکنون فراز و نشیب‌های فراوانی داشته است؛ به نحوی که در دوران ساسانیان بازسازی شد، در دوران اسلامی با نشیب‌ها و فرازهایی تداوم پیدا کرد، در عصر صفوی تولدی دیگر یافت و در عصر جدید، به صورت یک هویت ملی-ایرانی ساخته و پرداخته شد.^۴

۱. فروخ، عبدالله بن المقفع و کتاب کلیله و دمنه، ص ۲۹.

۲. بهار، سبک‌شناسی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳. مسکوب، هویت ایرانی و زبان فارسی، ص ۴۴.

۴. اشرف، هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، ص ۳۸.





نتیجه گیری

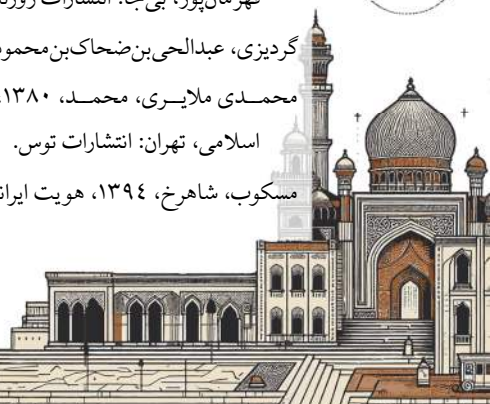
زبان هر کشوری، به مثابه اصلی‌ترین ستون هویتی آن کشور یا ملت، در یک فرایند تاریخی پدید آمده و به تناسب تحولات تاریخی، تغییر شکل پیدا می‌کند. حکمرانی اعراب مسلمان بر ایران، ایرانیان را در معرض یک آزمون بزرگ قرار داد تا مانند سایر ملت‌های مسلمان، در کنار دین اسلام زبان عربی را نیز بپذیرند؛ اما از آنجا که ایرانیان از یک پیشینه تاریخی و تمدنی برخوردار بودند و با زبان‌های گوناگون تکلم می‌کردند، به این معنا که هر قومی در منطقه خود، به زبانی محلی سخن می‌گفت و در ارتباط با همدیگر از یک زبان مشترک بهره می‌بردند، توانستند نه تنها زبان خویش را در چالش با زبان عربی حفظ کنند، بلکه آن را از یک زبان محدود و درباری، به یک زبان رسمی در کل ایران‌شهر مبدل سازند. طی همین روند بود که فارسی دری از یک زبان شفاهی، به یک زبان مکتوب ارتقا یافت و در قامت نظم و نثر فارسی، خود را بازسازی کرد. آنچه ایرانیان را در این راه یاری می‌داد، علاوه بر آن پشتوانه تمدنی، احساس نوینی بود که در اثر جنبش شعوبیه پدید آمده و هم‌زمان بر هویت ملی ایرانیان و دین اسلام تأکید می‌ورزید و می‌کوشید تا آن را از نژاد عرب تفکیک کند. در ادامه این روند بود که ایرانیان با بهره‌گیری از رسم الخط عربی، زبان خود را چابک ساخته و در نهایت، فارسی دری را به مهم‌ترین پناهگاه هویتی خود تبدیل کردند. به موازات این تحولات، آنان موفق شدند با ترجمه و انتقال میراث فرهنگی‌شان به جهان اسلام، علاوه بر شناسایی هویت خویش به دیگران، سهم بزرگی نیز در تولید فرهنگ و تمدن اسلامی داشته باشند.





منابع

- ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، تاریخ طبرستان، تصحیح: عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، ۱۳۹۰، مقدمه تاریخ ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۸، تاریخ مختصر زبان فارسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.
- اشپولر، برتولد، ۱۳۷۳، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشرف، احمد، ۱۳۹۹، هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، تهران: نشر نی.
- اینوستراتتسف، کنسانتین، ۱۳۴۸، مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه: کاظم کاظم‌زاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بهار، محمدتقی، ۱۳۵۵، سبک‌شناسی، دوره سه جلدی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، ۱۹۶۸م، البیان والتبیین (سه جلد در یک مجلد)، تصحیح: فوزی عطوی، بیروت: دار رجعت.
- حاجیان، ابراهیم، ۱۳۸۷، «بررسی منابع هویت ایرانی»، رساله دکتری در رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.
- دینوری، ابوحنیفه داود، اخبار الطوال، ترجمه: صادق نشات، بی‌جا: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.
- رضایی باغ‌بیدی، حسن، ترجمه از سنسکریت و پهلوی به عربی، دبا، جلد ۱۵، بی‌جا: بی‌نا.
- زیدان، جرجی، ۱۳۷۲، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه: علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر.
- زیدان، جرجی، ۲۰۱۲م، تاریخ التمدن الاسلامی، قاهره: مؤسسه هندایو للتعلیم والثقافة.
- شریعتی، علی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، مجموعه آثار ۲۷، نسخه اینترنتی سایت خانه شریعتی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۴۲، «کهنه‌ترین نمونه شعر فارسی»، مجله آرش، شماره ۶، تهران: بی‌نا.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۹، تاریخ ادبیات ایران، تهران: انتشارات فردوس.
- فرای، ریچارد. ن.، ۱۳۶۳، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، کمبریج، جلد ۴، مترجم: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فرای، ریچارد. ن.، ۱۳۶۳، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، تهران: سروش.
- فروخ، عمر، ۱۹۴۹م، عبدالله بن المقفع و کتاب کللیه و دمنه، بیروت: مکتبه میمنه.
- فوکویاما، فرانسیس، ۱۳۹۸، هویت؛ سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن، ترجمه: رحمن قهرمان‌پور، بی‌جا: انتشارات روزنه.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک بن محمود، ۱۳۶۳، زین الأخبار، تهران: دنیای کتاب.
- محمدی ملایری، محمد، ۱۳۸۰، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: انتشارات توس.
- مسکوب، شاهرخ، ۱۳۹۴، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران: نشر فرزاد روز.





مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، بنیاد علمی فرهنگی استاد مطهری، نسخه الکترونیکی.
ممتحن، حسینعلی، ۱۳۷۰، نهضت شعوبیه، جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۹۰، آینه سکندری، به کوشش: هوشنگ شکری، تبریز: نشر احرار.

ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۴۷، زبان‌شناسی و زبان فارسی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ناشناس، ۱۳۱۸، مجمل التواریخ والقصص، تصحیح: محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.

ناشناس، ۱۳۸۱، تاریخ سیستان، تصحیح: محمدتقی بهار، تهران: انتشارات معین.

نرشخی، ابوبکر، تاریخ بخارا، ویرایش: امیرحسین خنجی، نسخه الکترونیکی وبگاه ایران تاریخ.

همایی، جلال‌الدین، ۱۳۰۹، تاریخ ادبیات ایران از قدیمی‌ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر، جلد دوم، تبریز: کتابخانه ادبیه.

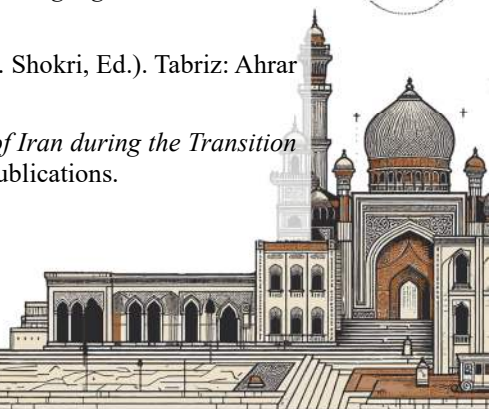
همایی، جلال‌الدین، ۱۳۶۵، تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر نو.





References

- (1984). *The Golden Age of Iranian Culture* (M. Rajabnia, Trans., 2nd ed.). Tehran: Soroush.
- (1986). *History of the Persian Language*. Tehran: No Publications.
- Abolghasemi, M. (1999). *Brief History of the Persian Language* (2nd ed.). Tehran: Tahouri Publications.
- Ashraf, A. (1999). *Iranian Identity from Antiquity to the End of the Pahlavi Dynasty*. Tehran: Ney Publications.
- Bahar, M. T. (1976). *Stylistics* (3 Vols., 4th ed.). Tehran: Amir Kabir.
- Dinuri, Abu Hanifa Davoud, Akhbar al-Tawal (S. Nashat, Trans.). Isfahan: Qaemiyeh Computer Research Center.
- Forrukh, O. (1949). *Abdullah ibn al-Muqaffa and the Book of Kalilah and Demna*. Beirut: Meimanah Library.
- Fry, R. N. (1984). *History of Iran from Islam to Seljuk* (H. Anousheh, Trans.). Cambridge, Vol. 4. Tehran: Amir Kabir.
- Fukuyama, F. (1999). *Identity: Contemporary Identity Politics and the Struggle for Recognition* (R. Ghahramanpour, Trans.). Rozaneh Publications.
- Gardizi, A. I. Z. I. M. (1984). *Zain al-Akhbar*. Tehran: Donyaye Ketab.
- Hajjani, E. (1987). "Investigation of the Sources of Iranian Identity." PhD thesis in Sociology, University of Tehran.
- Homaei, J. (1980). *History of Iranian Literature from the Oldest Historical Era to the Present Age* (Vol. 2). Tabriz: Adabieh Library.
- Ibn Esfandiari. (1987). *History of Tabaristan* (A. Iqbal, Ed.). Tehran: Kalaleh Khavar.
- Ibn Khaldun, A. M. (1991). *Introduction to Ibn Khaldun's History* (M. P. Gonabadi, Trans.). Tehran: Scientific and Cultural.
- Investrantsev, K. (1968). *Studies on the Sassanids* (K. Kazemzadeh, Trans.). Tehran: Ketab Publications.
- Jahiz, A. O. A. B. (1968). *Al-Bayan and Al-Tabiyin* (3 volumes in 1) (F. Atavi, Ed.). Beirut: Dar Rajat.
- Maskoob, Sh. (2015). *Iranian Identity and the Persian Language*. Tehran: Farzan Rooz Publications.
- Mirza Agha Khan Kermani. (1991). *Aineh Sakandari* (H. Shokri, Ed.). Tabriz: Ahrar Publications.
- Mohammadi Malayeri, M. (2001). *History and Culture of Iran during the Transition from the Sassanid to the Islamic Era*. Tehran: Toos Publications.





- Momethan, H. A. (2001). *Nahzat Shoubiyyah Movement, Iranian National Movement Against the Umayyad and Abbasid Caliphates*. Tehran: Pocket Books Joint Stock Company.
- Motahari, M. (n.d.). *Mutual Services of Islam and Iran*. n.p.: Ostad Motahari Scientific and Cultural Foundation.
- Narshakhi, Abu B. (n.d.). *History of Bukhara* (A. H. Khanji, Ed.). n.p.: Electronic version of the Iran History website.
- Nashenas. (2001). *Majmal al-Tawarikh wal-Qasas* (M. T. Bahar, Ed.). Tehran: Kalaleh Khavar.
- Nashenas. (2002). *Tarikh Sistan* (M. T. Bahar, Ed.). Tehran: Moein Publications.
- Natel Khanlari, P. (1968). *Linguistics and Persian Language*. Tehran: Iranian Culture Foundation Publications.
- Rezai Bagh-e-Beidi, H. (n.d.). Translation from Sanskrit and Pahlavi into Arabic. *Daba*, 15.
- Safa, Z. (1989). *History of Iranian Literature*. Tehran: Ferdows Publications.
- Schpoler, B. (1994). *History of Iran in the Early Islamic Centuries*. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Shafii Kadkani, M. R. (1963). "The Oldest Example of Persian Poetry." *Arash Magazine*, 6, Tehran.
- Shariati, A. (n.d.). *Recognizing Iranian-Islamic Identity* (Collection of Works, Vol. 27). Internet version of Shariati House website.
- Zeidan, J. (1993). *History of Islamic Civilization* (A. J. Kalam, Trans.). Tehran: Amir Kabir.
- Zeidan, J. (2012). *History of Islamic Civilization*. Cairo: Hindawi Foundation for Education and Culture.



